

رساله

در

تقیه

و چند مسأله دیگر

بقلم بنده ناچیز

عبدالرضا ابراهیمی

۴۰

۱۳۵۲ ر ۲ ر ۲۳

طبع اول

چاپخانه سعادت کرمان

فهرست مطالب

- ۲ بیان علت نوشتن کتاب
- سؤال « ۱ » جاهائی که باید تقيه کرد کجاست ۳
- سؤال « ۲ » جوابهائی که علما بسائلین میدهند
مخصوص به سائل است یا برای همه
است ۳۹
- سؤال « ۳ » مستحباتی که بی اذن پدر و مادر
نمیشود بجا آورد کدامند ۴۱
- سؤال « ۴ » علامت دوستی آل محمد علیهم
السلام چیست ۴۱
- سؤال « ۵ » چرا حضرت پینمبر (ص) معراج
تشریف بردند ۴۸
- سؤال « ۶ » چگونه میشود قابلیت در کسی پیدا
شود ۵۲
- سؤال « ۷ » حکم جنس فروختن به بچه و خریدن
از او چیست ۵۳

رساله
در

نقیصه

و چند مسأله دیگر

بقلم بنده ناچیز

عبد الرضا ابراهیمی

از انتشارات مدرسه مبارکه ابراهیمیه کرمان

طبع اول

چاپخانه سعادت کرمان

ب

- سؤال «۸» حکم زیادتی در نسیه فروشی چیست ۵۴
سؤال «۹» عرق جنب از حرام نجس است یا نه ۵۵
سؤال «۱۰» آیا باید همه خواهشهای برادران
را بجا آورد ۵۶

فرماید سبحانه لا علم لنا الا ما علمتنا . ودر ذیل هر سؤال جواب آنرا انشاء الله مینویسم .

سؤال - جاهائی که باید تقیه کرد کجا است که انشاء الله آنجا که باید تقیه بکنیم عمل کنیم و آنجا که تقیه نکنیم نکنیم .

جواب - این مسأله را یکی از اخوان از مرحوم آقای بزرگ یعنی مرحوم آقای حاج محمد کریمخان اعلی الله مقامه سؤال نموده و جواب مفصلی عبری مرقوم فرموده اند که هنوز چاپ نشده و انشاء الله در ضمن سایر رسائل فقهیه ایشان آنرا چاپ میکنیم و چون آن رساله بزبان عبری است و شما نمی‌توانید استفاده از آن بکنید مختصری از حاصل فرمایشات ایشان چه در آن جواب چه در سایر فرمایشات که همه مأخوذ از اخبار آل محمد علیهم السلام است با توضیحاتی که لازم بنظر برسد برای شما مینویسم که انشاء الله بر بصیرت باشید .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطيبين الطاهرين و على شيعتهم المخلصين و مواليهم
اجمعين و لعنة الله على اعدائهم ابد الابدين .

و بعد - چنین گوید مسکین مستکین عبد الرضا
بن ابی القاسم بن زین العابدین اعلی الله مقامهما که
چندی پیش مراسله‌ای رسید از یکی از برادران از اهل
تهران که در آن از بعض مسائل سؤال نموده بودند
و بواسطه تنگی مجال و اشتغال بجواب سایر برادران
توفیق جواب نیافته بودم تا در این اوقات که فی الجمله
فراغتی حاصل شده بحول و قوه خداوند شروع بجواب
مینمایم و امیدوارم که خداوند جواب صواب را الهام

و از باب مقدمه عرض میکنم که خداوند حکیم در حکمت خود اینطور تقدیر فرموده که هر چه مقدم در وجود است در آخر ظاهر شود مثلاً شما اراده میکنید که میزی بسازید ذکر این میز اول در اراده شما است بعد اسبابی برای حصول این مقصود فراهم می آورید الواری تهیه میکنید اره و تیشه و رنده و سایر وسایل را تهیه می کنید الواز چوب را بقطعات متناسبه ای میبرید و بعد قطعات کوچکتری با اشکال مناسبه ای از آنها می سازید تا بعد از آنکه همه اجزای میز مهیا شد آنها را سرهم میکنید در آخر صاحب میزی میشوید و قبل از آن صورت میز کم کم ظاهر میشود تا آنکه در آخر کامل میشود حال ذکر این میز در اول در ذهن شما بود و بعد از فراهم کردن اسباب خود میز در آخر پیدا شد حال خداوند عالم ابتدا حق را آفریده و اراده ظهور آن را فرموده است و بهمان حق اسباب ظهور آن را که کلیه موجودات این ملک باشند آفریده چنانچه

میفرماید: خلق الله السموات و الأرض بالحق. یعنی خلق فرمود خداوند آسمانها و زمین را باحق تا آنکه در آخر حق ظاهر شود و قبل از آن بکمال ظهور ظاهر نمیشود بلکه بتدریج کمال پیدا میکند و از اعظم اسباب این ملک برای ظهور حق انبیا و اولیا هستند علیهم السلام که از غایت استعداد حق را اول در آنها ظاهر فرموده و بعد از آنکه موالید این ملک را با اسباب آسمان و زمین خلقت فرمود و آنها را از جمادیت به نباتیت و از نباتیت به حیوانیت و از حیوانیت بانسانیت یعنی انسانیت کونیه ترقی داد و آنها را صاحب فهم و شعور و عقل فرمود پیغمبران را بمیانها آنها فرستاد که آنها را دعوت بحق بکنند و بنور حق آنها را منور کنند و بحیوة انسانیت واقعی آنها را زنده کنند چنانچه در آیه شریفه میفرماید استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم. یعنی استجابت بکنید برای خدا و رسول آنگاه که شما را میخواند بآنچه زنده میکند شمارا. و قبل از دعوت انبیا

همه در ظلمتند و مردگانی هستند یعنی روح انسانیت شرعی که همان ظهور حق است در آنها نیست و بتدریج در اثر دعوت انبیا هر کدام که قابلیت بیشتری دارند زود تر دعوت را می پذیرند مثل آتشی که در میانه سنگها و چوبها بیندازید آتش همه را دعوت بمشعل شدن و روشنی دادن میکند ولی دعوت او را چوبها زودتر بگوش دل میشوند و مشعل می شوند حال در میانه خلق هم اول همانها که قابلیت اشتعال بحق و ظهور نور حق در آنها بیشتر است زود تر ایمان می آورند و دیگران دیرتر و مؤمنین در میانه غیر مؤمنین ، ضعیف و قلیلند و غیر مؤمنین بیشترند همانطور که می بینید مثلاً جمادات ملک از نباتات بیشترند نباتات از حیوانات بیشترند حیوانات از اناسی بیشترند در میانه اناسی، غیر مؤمنین بیشترند و باید بتدریج در اثر دعوت انبیا و دعوت مؤمنینی که با آتش دعوت انبیا مشعل شده اند سایر خلق کم کم قابلیتشان ترقی کند و ایمان بیاورند و ایمانها

هم قویتر شوند تا روز بروز جمعیت و قوت مؤمنین زیاد شود و یارای مقاومت در مقابل دیگران را پیدا کنند و کم کم غلبه بر آنها بکنند تا آخر حق بکمال ظهور ظاهر شود و دعوت انبیا همین شریعتهای آنها است که عبارت از امر و نهی است امر بکارهای خوب و اخلاق حسنه و عقاید حقه و نهی از کارهای بد و اخلاق بد و عقاید باطله و بلفظ مختصر « امر بمعروف و نهی از منکر » و اصل دعوت کردن مخصوص انبیانست هر چیزی در این ملک دعوت بصفات خود میکند و نهی از مخالفت خود میکند نمی بینید آتش همه را دعوت بگرم شدن می کند و بهر چه برسد آنرا گرم میکند و نهی از سرد بودن میکند آب همه را دعوت به تر شدن میکند و بهر چه برسد آنرا تر میکند و نهی از خشک بودن میکند ، در مردم صاحب هر خلقی و اعتقادی مردم را دعوت بصفته خود و اعتقاد خود میکند و نهی از خلاف آن مینماید سرمایه دارها دعوت بسرمایه داری و نهی از کمونیستی

میکنند کمونیستها دعوت بکمونیستی و نهی از سرمایه-داری میکنند و اگر بدقت در يك يك موجودات نظر کنید می بینید همه ، چنین امر و نهی دارند انبیا هم همینطور چون صفات حق در آنها ظاهر شده و بآن متصفند دعوت بحق و امر بمعروف میکنند و نهی از باطل و منکر میکنند. ، مؤمنین هم همینطور بقدریکه از ایمان که صفت حق است در آنها ظاهر شده امر بمعروف می کنند و نهی از منکر می کنند و علامت پیدایش ایمان در آنها همین است همانطور که چوبی که بدعوت آتشی مشتعل شده علامت اشتعال آن این است- که او هم مثل آتش دعوت بگرمی و نهی از سردی بکند و اگر نکند این مشتعل نشده است پس اصل امر بمعروف و نهی از منکر از علامات ایمان است و از خصلت مؤمن است و همانطور که آتشی که گرم نکند و نهی از سردی نکند آتش نیست ، مؤمنی که امر بمعروف نکند و نهی از منکر نکند مؤمن نیست پس اصل امر بمعروف و نهی

از منکر از وظایف مؤمن و علامت صحت ادعای او است و این دو بر هر مؤمنی فریضه و واجبند و در حدیث است از حضرت باقر علیه السلام : ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصالحاء فریضه عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یتستقیم الامر. یعنی امر بمعروف و نهی از منکر راه انبیا است و طریقه صلحا فریضه ای است بزرگ بآن برپا داشته میشوند. فریضه ها و ایمن می مانند مذهبها و حلال میشود کسبها و برگردانده میشود مظلومه ها و آباد می شود زمین و انتقام کشیده میشود از دشمنان و مستقیم میشود امر . و از آن حضرت و حضرت صادق علیهما السلام روایت شده است : ویل لقوم لایدینون الله بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر . یعنی وای بر قومی که دین نمیورزند بخداوند بامر بمعروف و نهی از منکر . و بنا بر این شکی در وجوب امر بمعروف و نهی از منکر

و اظهار حق و نشر آن نیست جز اینکه در این فریضه باید بر همان سنت انبیا جاری شد که این را از آنها آموخته ایم نمی بینید چوبی که با تشی مشتعل شده بهمان رویه ای که آتش در دعوت بگرمی و نهی از سردی میکند عیناً مثل او عمل میکنند امت هم امر بمعروف و نهی از منکری که میکنند باید بهمان رویه انبیا باشد و هر چه از آن کم کنند یا بر آن زیاد کنند، دینی است که برای خود انتخاب کرده اند و از دین انبیا نیست پس بعد از آنکه وجوب آن معلوم شد باید سیرت و رویه و دستورات خود انبیا را سر مشق خود قرار دهیم چنانچه خداوند میفرماید و لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة . یعنی برای شما است در رسول خدا اسوة نیکوئی . و اسوه یعنی چیزیکه بآن تاسی میکنند و سر مشق خود قرار میدهند و چون در رویه آنها نظر میکنیم میبینیم مرادشان نشر حق و بیان آن بوده است تا هر که از مردم قابلیت و استعدادی دارد هدایت شود پس

برای نشر حق بدو چیز حاجت است یکی گوینده یکی شنونده و اگر گوینده نباشد حقی اظهار نمیشود و از این جهت طوری رفتار میفرمودند که جانشان محفوظ بماند و اسم این کار تقیه است و تقیه از معنی حفظ کردن آمده این بود که تا وقتیکه وجودشان برای نشر حق لازم بود کاری نمیکردند که باعث این شود که اهل باطل جمع بشوند و آنها را از میان ببرند چون با از میان رفتنشان نور حق خاموش میشد و اگر در وقتی ملاحظه میفرمودند که از میان رفتنشان بر دست ظالمین خود باعث نشر امر میشود و باعث تذکر غافلین میشود از آن ابا نمی فرمودند و جان خود را فدای حق میفرمودند مثل حضرت سید الشهداء علیه السلام چون ملاحظه فرمودند که شهادتشان اسباب تذکر مردم و رسوا شدن اهل باطل می شود جان خود و اصحاب و اولاد خود را فدا فرمودند و مذهب حق که مذهب شیعه باشد در اثر شهادت ایشان باقی ماند و چه بسیار مردمی

که باین واسطه هدایت شده و میشوند ولی حضرت امام حسن و سایر ائمه علیهم السلام که میدیدند با حیویشان باعث نشر حق میشوند و مردم بهتر هدایت میشوند تقیه میفرمودند که حق بهتر نشر بشود نه اینکه از دادن جان در راه حق مضایقه داشتند این است که سیرت انبیا و اولیا از زمان حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام که قایل هابیل را کشت و باطل بر حق غلبه داشت تا زمان ظهور امام علیه السلام که حق غالب میشود بر تقیه است چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمودند: التقیة من دین الله یعنی تقیه از دین خداست و از این معلوم میشود که ناشر حق مادام که حیوتش باعث نشر حق است جان خود را حفظ میکند و از آنچه باعث تحریک اهل باطل بر از میان بردن او می شود خود داری میکند و اکتفا ببیان آن مقدار از حق میکند که باعث تحریک آنها نشود و بقیه را موقوف بزمان فراهم شدن اسباب و پیدایش اعوان می کند بهر حال این یکطرف قضیه است و طرف

دیگر آن شنوندگان هستند که باید استعداد و قابلیت شنیدن و فهمیدن حق را داشته باشند و اگر ندارند باید سعی در تکمیل قابلیت آنها نمود تا حق نشر و ظاهر شود و مردم همانطور که میدانید در اوایل بسیار کم هوش و کم شعور بوده اند و شعور آنها کم کم زیاد شده و میشود و آنچه از آثار گذشتگان مانده این مطلب را تأیید میکند و از اسباب زیادتی شعور یکی گردش روزگار است که خداوند بر دست طبیعت کلیه ملک شعورها و ابدان را پرورش میدهد و قابلیت ها را زیاد میکند و این تربیت بکندی و در طول سالها انجام گرفته و می گیرد و از اسباب تسریع آن دعوت انبیا است که قوایل مستعده را زودتر از سایرین ترقی میدهند و گفته میشود که بعنایات خاصه پروردگار ترقی کرده اند مثل بوته گلی که اگر در هوای آزاد باشد باید زمستان بگذرد و بهار شود و با سایر بوته ها باهم گل کنند ولی اگر آن را در گرمخانه بگذارند بعنایت خاصه باغبان که آنرا

گرم میکند پیش از سایر بوته ها و در فصل زمستان گل میکند حال فرمایشات انبیا مثل همان حرارت گرمخانه در قوابل مستعدۀ مؤمنین اثر میکند و کم و بیش قوابل آنها را تقویت و شعور آنها را زیاد میکند و چون عمل انبیا بوجه حکمت است در هر درجه از دعوت خود بقدری اظهار میفرمایند که باعث پخته شدن قوابل باشد و از بیش از آن که ممکن است باعث فساد و از میان رفتن اصل بنیه آنها باشد خود داری میفرمایند و تقیه بر خود آنها میکنند که فوق طاقت و وسعشان چیزی نفرموده باشند که باعث فساد ایمان آنها شود نمی بینید شما و قتی گوشتی را با آتش می پزید آتش ملایم بر او مسلط میکنید حتی قدری آب هم در آن میریزید که از حدت آتش بکاهد تا بتدریج بپزد و اگر یکمرتبه آتش تندتری زیر دیگ بزنید یا آب در آن نریزید گوشت قبل از پخته شدن میسوزد یا خداوند که با آفتاب گیاهان را رشد میدهد اگر در بهار که گیاه ضعیف است همه

روزه هوا صاف و بی ابر و باران باشد گیاه طاقت گرمی مداوم را ندارد و میخشکد این است که خداوند از حکمت خود در بهار، گاه هوا را ابر، گاه آفتاب میکند، گاه باران میباراند، گاه نمیباراند تا بتدریج گیاه قوت بگیرد و طاقت آفتاب تابستان را بیاورد و آن ابرها و بارانها برای حفظ گیاه و تقیه بر جان گیاه است این است که انبیاهم بملاحظه همین حکمتها شرایع خود را بتدریج اظهار میفرمودند و عمل بهر شریعتی باعث تقویت و تعدیل قابلیت ها میشد و استعداد عمل بالاتری را پیدا میکردند مثلاً در اوایل قناعت باسم توحید و نبوتی میکردند و عبادات آسان و کمی را برای آنها اظهار میداشتند و بقیه را کتمان میفرمودند و تقیه بر ایمان آنها میفرمودند که مبادا از میدان در بروند و بعد از آنکه ایمانشان در اثر اعمالی که مکلف شده بودند قوتی پیدا می کرد عملی بالاتر را اظهار میفرمودند و اینکه خداوند شریعتی بعد از شریعتی فرستاده بهمین

جهت است و رفق و مدارا از اصول اخلاق انبیا است و آن همین نوع دوم تقیه است که برامت مینمودند. و در حدیث است که جبرئیل بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد یا محمد پروردگارت سلامت میرساند و میفرماید مدارا کن با مردم. و از آن حضرت است که فرمود امر فرمود مرا پروردگار من بمدارای با مردم همانطور که امر فرمود مرا بادای فرایض. و اینکه سنی‌ها میگویند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تقیه نمیفرمود حرف غلطی است و آن حضرت هر دو نوع تقیه را میفرمود نمی‌بینید که آن حضرت امر ولایت را آنطور که میبایست علناً و بی پرده کمتر می فرمود و برجان خود میترسید تا اینکه آیه نازل شد که: و الله يعصمك من الناس، یعنی خداوند تو را از مردم حفظ میکند. آنوقت باتصریح در روز غدیر بیان امر ولایت را فرمودند معدلك منافقین کوتاهی نکردند و در لیله عقبه قصد جان آن حضرت

را داشتند ولی خداوند حفظ فرمود و از اول نبوت هم که تا آنروز اظهار علنی این امر را نمیفرمود از باب رعایت ضعف ایمانها و دشواری قبول این امر بر طبایع بود همانطور که سایر شرایع را یکدفعه نفرمود و بتدریج بیان فرمود مثلاً حرمت خمر را بعد از مدت‌ها بیان فرمود و فرمایش امیر المؤمنین است علیه السلام که خدای تعالی مبعوث فرمود پیغمبرش را برحمت و رأفت. و از رأفت و رحمت او این بود که در اول نبوتش قوم خود را از عادتشان برنگرداند تا آنکه اسلام در دلهای آنها محکم شد و شریعت در سینه‌های ایشان جا گرفت و بهر حال تقیه بهر دو معنی از سیرت انبیا است و سیرت مؤمنین تابعین ایشان هم همین باید باشد این است که در شریعت مقدسه ما را امر بتقیه فرموده‌اند و حدود آنرا هم فرموده‌اند و تجاوز از آن حد اگر نفاق نباشد قصور در امر بمعروف و نهی از منکر است و ترك آنها معصیت است و این دو حد هم نسبت باشخاص مختلفه و حالات

و زمانهای مختلفه فرق میکنند و از دستورات کلیه‌ای که فرموده‌اند هر کسی تکلیف خودش را میفهمد و در اینجا برای شما چند حدیث روایت میکنم که هر دو حد مسئله را بفهمید که انشاء الله نه در آن افراط بکنید و نه تفریط. پس از حضرت عسکری است علیه السلام در تفسیر قول خداوند تعالی: واللهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم. فرمود رحیم است بندگان مؤمنین از شیعه آل محمد وسعت داده است برای آنها در تقیه علانیه اظهار دوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان او را میکنند اگر بتوانند و پنهان میدارند آنرا هر گاه نتوانند پس فرمود فرمود رسول خدا و اگر میخواست (خداوند) حرام میفرمود بر شما تقیه را و امر میکرد شما را بصبر بر آنچه بشما میرسد از دشمنان در وقت اظهار کردن شما (این را) آگاه باشید پس بزرگترین فریضه‌های خداوند بر شما بعد از وجوب دوستی ما و دشمنی دشمنان عمل نمودن بتقیه است بر نفسهایتان و اموالتان و معارفتان

و قضای حقوق برادرانتان. و از حضرت علی بن الحسین است علیه السلام می‌آموزد خداوند برای مؤمن هر گناهی را و تطهیر میکند او را از آن در دنیا و آخرت جز دو گناه ترك تقیه و تضييع حقوق برادران. و از حضرت رضا است علیه السلام دینی نیست برای کسی که پرهیزگاری برای او نیست و ایمانی نیست برای کسی که تقیه نمی‌کند و گرامی تر شما نزد خداوند عمل کننده تر شما است به تقیه عرض شد ای پسر رسول خدا تا کی فرمود تا قیام قائم پس هر که ترك کند تقیه را تا قیام قائم پس از مانیت. و از حضرت ابی جعفر است علیه السلام تقیه در هر ضرورتی است و صاحب آن دانایتر است بآن وقتیکه نازل می‌شود بر او. و از آن حضرت است در حدیثی هر آینه مؤمن هر گاه اظهار ایمان نمود پس ظاهر شد در او آنچه که دلالت بر شکستن آن میکند بیرون می‌رود از آنچه وصف و اظهار نموده و ناقض آنست مگر اینکه ادعا کند که آن کار را از باب

تقیه کرده و معذلك ملاحظه میشود در آن پس اگر نیست از چیزهایی که تقیه در مثل آنها ممکن است پذیرفته نمیشود از او زیرا که برای تقیه جاهائی است که اگر در غیر آن مواضع بکار رود مستقیم نمیشود برای او . و تفسیر آنچه تقیه کرده میشود مثل اینست که قوم بدی باشند که ظاهر حکم و فعل آنها بر غیر حکم حق و فعل آن باشد پس هر کاری که مؤمن مینماید بین آنها از جهت تقیه از چیزهایی که منتهی به فساد در دین نمیشود پس آن جایز است . و از آن حضرت است که فرمود قرار داده شده است تقیه برای اینکه خون ریخته نشود پس وقتیکه بخون رسید پس تقیه ای نیست . و از این اخبار معلوم میشود که آن نوع اول تقیه در جائی است که انسان بر خون خودش یا برادر مؤمنش بترسد یا بر مالی که تحمل از دست دادن آنرا ندارد بترسد یا باعث هتک حرمت برادر مؤمنی یا خود شخص بشود . و فرموده اند باید مؤمن عزت خود را حفظ کند ولی اگر بجائی برسد

که پای خون در میان باشد تقیه ای نیست مثلاً ظالمی بما حکم کند که برادر مؤمن خود را بکشیم و بگویند اگر نکشید شما را میکشیم ما نباید بخیال خود تقیه کنیم و امر او را اطاعت کنیم و خون برادر خود را برای حفظ جان خود بریزیم و همچنین آنچه که بعضی مرتکب میشوند و اسم آنرا تقیه می گذارند و از ترس عدم منفعتی که طمع آنرا دارند یا ریاستی که طالب آنند یا از باب تقرب باهل فسق و فجور و بدعتها و جلب دوستی اشخاص و منفعت ها و جایزه ها ، با اعدای دین می نشینند و بر منکرات آنها صبر میکنند یا تصدیق آنها را میکنند و کتمان حق را می نمایند و اسم همه اینها را تقیه می گذارند ، اینها تقیه نیست و در واقع نفاق است و مثل سایر محرّمات حرام است و ترك امر بمعروف و نهی از منکر است و در این امور ضرورتی نیست که موجب حلیت تقیه باشد مثلاً امروز ما در بلاد کفر که دشمن مسلمانان باشند و در صدد قتل و آزار آنان باشند نیستیم

که مسلمانی خود را کتمان کنیم و تحمل هر ناروایی که در باره پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بگویند بکنیم و سکوت کنیم بلکه باید از حق دفاع کنیم و انکار بدگویان را بکنیم و دیگر کمتر از این که نمیشود از مجلس چنین کسانی بلند شویم و گوش به سخنان آنها نکنیم چنانچه خداوند میفرماید و همچنین در میانه ناصبیان از سنیان که دشمن محمد و آل محمد علیهم السلام و دوستان ایشان نیستیم که بر ما غالب باشند و بر جان و مال خود بترسیم اگر در مجلسی بی حرمتی بآن بزرگواران شود و عیب گیری بر آن بزرگواران بکنند نباید بطمع جلب محبت گوینده و رسیدن منفعتی از او بما سکوت کنیم و فضایل ایشانرا مکتوم داریم و صبر بر انکار آنها بکنیم یا نعوذ بالله تصدیق آنها را بکنیم و ایمان خود و دوستی خود را مکتوم داریم چرا آن بی دینان از ما تقیه نکنند و اگر آنها بدانند که مؤمنین تصدیق آنها را نمی کنند و همراهی

آنها را نمی کنند و ای بسا باعث ضرر دنیائی بر آنها شوند ، البته که خود داری میکنند و میترسند و اهل دنیا خیلی طالب دنیای خود هستند و بهر حال از این کمتر نمیشود که انسان ترك معاشرت آن جماعت را بکند و از مجلسشان بر خیزد و رو بر آنها ترش کند بحمدالله هنوز بآنجاها نرسیده است که در بلاد ما که بلاد شیعه است بقدر این قدر هم حمایت از حق برای مؤمنین ممکن نشود و اگر کسانی بعنوان تقیه از آنها مضایقه نمایند از باب طمع و نفاق است نه از باب تقیه و همچنین در اعمال و عبادات و اجبه مثل نماز و روزه و حج و زکوة و اظهار حب اولیاء الله و عداوت اعداء آل محمد علیهم السلام در مثل این اوقات و این حدود که ما هستیم ابدأ تقیه ای نیست و از باب خجالت یا استهزاء و امثال این اعذار ترك این واجبات را ابدأ نباید کرد و مرتکب هیچیک از محرمات نباید شد که مثلاً آن آقا رئیس من است و ناچارم میخواهد شرب خمر بکند باید

برایش فراهم کنم یا فلان آقا مهمان من است اگر برای او اسباب قمار فراهم نکنم و با او قمار نکنم میرنجد و هزار کار بدستش دارم چاره نیست باید بدلخواه او عمل کنم اینها همه حرام و محرم است و مؤمن مبتقی از همه اینها پرهیز میکند اگر چه بدنیای او هم ضرر برساند مگر بآن حد برسد که قابل تحمل نباشد که آنهم بسیار فرض نادری است اگر انسان نان جو بخورد و قناعت کند و معصیت نکند بهتر از آن است که بمعصیت تحصیل مقام و منصب و حقوق گزاف و خانه خوب و مرکب عالی و خوراک لذیذ و امثال آنها را بکند و همچنین در اظهار دوستی دوستان خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام و مؤمنین، امروز تقیه‌ای نیست و شاید مراد شما هم از این سؤال بیشتر همین فقره بوده است که آیا در اظهار دوستی شیخیه که بر کلمه اخلاصند و ملت ابراهیم و دین محمد صلی الله علیه و آله و منزه آل محمد علیهم السلام و متدین به ضرورت اسلام و اجماع علمای

شیعه و کتاب خدا و سنت پیغمبر او صلی الله علیه و آله و متمسک باخبار آل محمد علیهم السلامند و دوست همه شیعیان هستند و دشمن دشمنان آنها هستند و بفضائل آل محمد علیهم السلام اقرار دارند و علمای شیعه را تعظیم و روایات آنانرا تصدیق میکنند و بکتب آنها رجوع میکنند و باجماعات آنها میگیرند و از تبری کنندگان از آنها تبری میکنند و بسیاری از علما تصدیق علمای ایشانرا کرده‌اند و تصدیق علم و حکمت و فقه آنها را نموده‌اند و کتب آنها بیش از دوست سال در میانه مردم منتشر است و احدی ردی بر آنها بدلیل محکمی از کتاب خدا و سنت رسول و اخبار آل محمد و اجماعی از شیعه نتوانسته بکند و بیش از یک کرور از شیعیان در بلاد شیعه با آنها اظهار دوستی کرده‌اند، آیا در دوستی ایشان و انتساب بایشان تقیه‌ای هست؟ عرض میکنم که تقیه‌ای نیست و چه تعریفی برای شیعه اثنا عشری هست که برای شیخیه نیست و چه نقصی بر

شیخیه هست که انتساب بایشان عیب باشد مگر نه این است که ما معتقدیم بخدای وحده لا شریک له و او را در ذات و صفات و افعال توحید میکنیم و احدی را از خلقتش در عبادت با او شریک نمی گیریم از اول ما خلق الله که وجود مبارك حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد تا ادنای خلق که خاک باشد و ایمان داریم بجمیع اسماء و صفاتش که آنها را در کتاب خود یا بر زبان انبیا و اولیاء خودش سلام الله علیهم ذکر فرموده و نفی میکنیم آنچه را که در کتاب خود و بر زبان انبیا و اولیائش از خود نفی فرموده و ایمان داریم بجمیع انبیا و رسل او از آدم تا خاتم و قائل به بندگی آنها برای خداوند سبحانه و معصوم بودن آنها هستیم و معتقدیم که بدون حول و قوه خداوند مالک نفعی و ضرری و مرگی و حیوتی و نشوری نیستند و سبقت بر خداوند در هیچ قولی و امری نمیگیرند شرکتی با خداوند در خلق و رزق و موت و حیوة و سایر افعال خداوند ندارند و خداوند

امر خلق و تکوین و دین و تشریح را بآنها مفوض فرموده و ایمان داریم بجمیع آنچه از نزد خداوند آورده اند چه وجه آنرا بفهمیم و چه نفهمیم و بجمیع کتب انبیا و آنچه در آنها بیان شده ایمان داریم بمحکم قرآن عمل می کنیم و بمتشابه قرآن ایمان داریم و آنرا رد بمحکم آن میکنیم و به سنت قولیه و فعلیه و تقریریه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ضرورت مسلمین و ضرورت شیعه و اجماع علما، دین میورزیم و هر که را که منکر ضرورت یا آنچه که صحت صدور آن از آل محمد علیهم السلام بر او ثابت شده باشد از دین خارج میدانیم و بآل محمد علیهم السلام یعنی ائمه دوازده گانه ایمان داریم و به سر و علانیه و شاهد و غایب آنها و بجمیع آنچه بیان فرموده اند معترفیم و بهمه فضایل آنها اقرار داریم و میگوئیم که برای آنها هر فضیلتی هست جز نبوت و خدا نیستند و پیغمبر نیستند و شرکای خدا نیستند نه در ذاتش و نه در صفاتش و نه در افعالش

و نه در عبادتش و در هیچ امری مستقل نیستند و مالک نفع و ضرر خود و موت و حیوة و نشور خود نیستند و چیزی از امر خلق و رزق و زنده کردن و میراندن و دین و شرایع تفویض بایشان نشده و وکیل خداوند در این امور نیستند و ایمان داریم بضروریات شیعه ایشان و اجماع علمای شیعه و عمل میکنیم باخبار ایشان و معتقدیم که هر کس ترك بکند کتاب و سنت و اخبار آل محمد علیهم السلام را و مستبد برأی خود شود بی اذن آل محمد علیهم السلام مبدع است و ایمان داریم باینکه از دین آل محمد است علیهم السلام دوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان خدا و لله و فی الله همه شیعیان و موالیان آل محمد علیهم السلام را از زمان بعثت تا امروز و تا آخر روزگار دوست میداریم مخصوصاً علمای شیعه را که در ایمان بر سایرین سبقت دارند و راوی اخبار و حامل آثار ایشانند و بدوستی آنها و دوستی دوستان آنها تقرب بخداوند میجوئیم و از دشمنان آنها

تبری میجوئیم و اگر چه تقلید آنها را در جمیع اصول و فروع نکنیم چونکه غیر معصوم و جایز الخطایند و بعلاوه با هم مختلفند ولی بقولی که در میانه علمای شیعه قائلی بآن نباشد قائل نشده ایم و معتقدیم که حق در میانه شیعه است و از میانه آنها مرتفع نمیشود و اگر گفتگوهای در کتب علمای شیخیه با سایر علما هست از باب همان اختلافهایی است که در میانه همه علما بوده و هست و هر یکی بیان خطای دیگری را در کتاب خود نموده اند و اجماع شده است که چنین گفتگوها ورد و اعتراضها که علما بر یکدیگر نموده اند غیبت شمرده نمیشود بلکه بیان خطای هر يك بر دیگری که علم بآن پیدا کرده لازم است و اگر کوتاهی در این باب بنماید کوتاهی در نهی از منکر نموده و آنچه حکم در مابین است محکومات کتاب خداست و سنت جامعه پیغمبر و اخبار مجمع علیها و ضرورت اسلام و مذهب و هر عقیده ای که بر خلاف آنها باشد چه

در اصول و فروع باطل است ولی هر چه حقیقت یا بطلان آن باین امور ثابت نشود بفرمایش امام علیه - السلام بر جمیع امت رد و انکار آن وسعت دارد و بصرف این رد و انکار نمیتوان براو ایرادی داشت مگر آنکه بین خودش و خداوند حقی برای او ثابت شده باشد و انکار کرده باشد یا باطلی برایش معلوم شده باشد و دست از آن برندارد که در اینصورت خود باید جواب خداوند را در روز قیامت بدهد . بهر حال ما که عقاید مان اینها بود که گذشت چه عیبی در آنها هست که کتمان کنیم و از انتساب خود بعلمای شیخیه که صاحبان این عقایدند کتمان کنیم و آیا مذهب شیعه غیر از این است و کسیکه این عقاید را نداشته باشد میشود باو شیعه گفت؟ والله که نمیشود گفت و آنها که از راه جهالت یا دنیا داری و بی تقوایی افترا بر ما میبندند که شما در باطن عقایدی غیر این عقاید دارید در جواب آنها میگوئیم لعنت خدا بر آن کسی باد که غیر این

عقاید را دارد و بر آن کسی که بافترا غیر این عقاید را نسبت بمامیدهد و فرمایش خداوند است : ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً . یعنی نگوئید به کسی که اظهار اسلام میکند تو مؤمن نیستی . باری در انتساب بشیخیه که دوستان و متبعین محمد و آل محمدند علیهم - السلام و دوستی ایشان و معاشرت ایشان و دفاع از ایشان تقیه ای نیست مگر در حال ضرورت که حدود آنرا قبلاً ذکر نمودم و چون حدود آن نسبت باشخاص مختلفه و احوال و موقعیتهای مختلفه فرق میکند پس از بیان اصول آن ، تشخیص موقع آنرا بخود مکلفین واگذار فرموده اند هر کسی بهتر تکلیف خاص خود را میفهمد . و اما نوع دوم تقیه که تقیه بر دوستان است همان رویه انبیا و اولیاء علیهم السلام است که بتدریج و بقدر تحمل امت بیان احکام خداوند را برای آنها میفرموده اند و آنچه از تحمل آنها بیرون بوده و در وسع آنها نبوده آنرا کتمان فرموده اند و موکول بحصول قابلیت و تحمل

آنها نموده اند همانطور که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در اوایل آنطور که میبایست امر ولایت را بیان نمیفرمودند و بر امت تقیه میفرمودند که مبادا از تحمل آنها خارج باشد و در نتیجه از اسلام هم بیرون بروند تا در آخر عمر بیان آنرا بوضوح و صراحت فرمودند یا حضرت امیر علیه السلام چون میدیدند که امت تحمل قبول حکومت ایشان و برپا داشتن حق را بکمال ندارند بزور احقاق حق خود را نفرمودند و در خانه نشستند تا ظاهر اسلام قوت بگیرد و ایمانهای ضعیف قوت بگیرد در همان چند صباح خلافت هم باکمال مدارا با آنها راه میرفتند و اگر فرمایشاتی هم میفرمودند و بعضی فضایل خود را بیان میفرمودند اصراری بر عمل بآنها نمیفرمودند و درجات قابلیت و تحمل فرقی دارد، گاه هست که تحمل شنیدن را هم ندارند از آن بالاتر که میروند تحمل شنیدن را دارند ولی تحمل تکلیف بعمل ندارند، گاه هست که تحمل شنیدن و عمل کمی بآن

را دارند ولی تحمل تمام عمل را ندارند و ائمه علیهم السلام که حکیم و عالم به قوایل امت بوده اند در هر موقع هر چه را که برای عامه مصلحت میدانسته اند برای آنها بیان میفرموده اند، هر چه را برای خواص اصحاب که تحملشان بیشتر بوده مصلحت میدانسته اند برای آنها بیان میفرموده اند و ای بسا که اگر بگوش ضعفا میرسید و از آن سؤال میکردند انکار میفرموده اند و هر چه فرموده اند برای حفظ ایمان مؤمنین و تقیه بر خود آنها بوده است که بتدریج بحرارت فرمایشات ایشان ایمانها قوت بگیرد و تحمل تکالیف بالاتری را پیدا کنند و اگر در اخبار آل محمد علیهم السلام کسی تتبع میکند می بیند که چطور بتدریج بیان فضائل خود و شیعیان خود را در طول دو بیست و پنجاه سال بیان فرموده اند و کم کم آنها را در مدارج معرفت ترقی داده اند و رویه ایشان بر رفق و مدارا بوده است و بشیعیان خود هم بهمینطور دستور امر بمعروف و نهی از منکر فرموده اند که در

درجه اول خود را اصلاح کنند و جهاد با نفس کنند و طبیعت و نفس اماره خود را از منکرات نهی کنند و نفس قدسیه خود را بعقاید حقه و اخلاق حسنه در باطن و اعمال صالحه در ظاهر متصف کنند و بعد از آن امر بمعروف و نهی از منکر کنند و بر کسیکه امر بمعروف میکند و خود آنرا ترک میکند یا نهی از منکر میکند و خود مرتکب آن میشود لعن فرموده اند و بعد از آنکه خود عمل بمعروف و اجتناب از منکر نمود اجازه پرداختن بدیگران را فرموده اند که بر همان رویه خود ایشان ملاحظه تحمل ضعفا را بنمایند و بیان تکلیف و اعتقاد و فضیلتی را برای کسی که تحمل آنرا هنوز پیدا نکرده نمایند و آنچه که عرض کردم همه مضمون اخبار خود ایشان است که از باب اختصار عین فرمایشات را ذکر نکردم و بعضی آنها را در کتاب «سیاست مدن» بمناسبت اینکه تقیه هم از فروع سیاست مدن است ذکر کرده ام و بعضی از آنها را هم در جواب آقای علی حاج قاسم

کاشانی که از امر بمعروف و نهی از منکر سؤال نموده اند روایت کرده ام و اگر بخواهید مراجعه نمائید و مطلبی که در نظرم نیست آیا در آنجاها نوشته ام یا نه در اینجا برای شما و سایر برادران مینویسم که خداوند همه این خلق را برای ایمان و محبت آل محمد خلق نفرموده و خود فرموده است: وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ . یعنی بتحقیق خلق کردیم برای جهنم بسیاری از جن و انس را . و مؤمنین همیشه کم بوده اند و کم هستند و فرموده اند: المؤمن قليل المؤمن قليل المؤمن قليل المؤمن قليل المؤمن من قليل المؤمن من قليل المؤمن و هل رای احدکم الکبیریت الأحمر . یعنی مؤمن کم است مؤمن کم است مؤمن کم است مؤمن کم است مؤمن از گوگرد احمر کمتر است و آیا هیچکدام گوگرد احمر را دیده اید . و آن مؤمنین همانها هستند که در عالم ذر قبول ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را ظاهراً و باطناً کرده اند ، در این دنیا هم همانها می پذیرند و حاجت باصرار زیاد و تبلیغ زیاد نیست

باندك دعوتی آنکه از ایشان است و از فضل طینت ایشان خلق شده میآید و آنکه از طینت ایشان نیست بهزار دلیل و برهان قبول ایمان را نمی کند و جائیکه خداوند به پیغمبر خود میفرماید : انك لاتهدی من احببت ولكن الله یهدی من یشاء . یعنی تو هدایت نمی کنی هر که را که دوست بداری ولی خداوند هر که را بخواهد هدایت میفرماید . و میفرماید : افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین . یعنی آیا تو با کراه و امیداری مردم را که مؤمن بشوند . دیگران جای خود را دارند و کسی را که خداوند نخواست و بعلم سابق خودش که میدانسته شقاوت را اختیار خواهد کرد او را شقی آفریده نمیشود هدایت کرد . و فرمایش حضرت باقر است علیه السلام هر گاه خداوند نوشته باشد بر بنده ای که او را داخل در این امر کند سریعتر خواهد بود بسوی آن از مرغ بطرف آشیانه اش . و شاید خود شما هم از آن مرغها باشید بهر حال در امر بمعروف و نهی از منکر و دعوت خلق بدوستی

محمد و آل محمد علیهم السلام و بیان فضایل ایشان و فضایل شیعیان ایشان رعایت تقیه یعنی رفق و مدارا را باید کرد . و عرض شد خدمت حضرت باقر علیه السلام که آیا دعوت بکنم مردم را بآنچه در دست من است فرمود نه عرض شد اگر کسی طلب هدایت از من کرد هدایت بکنم او را فرمود اگر طلب هدایت کرد پس هدایت کن او را و اگر طلب زیادتی کرد بر او زیاد کن و اگر انکار تو را کرد انکار او را بکن . و غرض از ذکر این مطالب این است که همه جهات مسئله را ملتفت باشید و حد بین امر بمعروف و نهی از منکر را با تقیه بدانید و عمده آن است که انسان محبت و عقل داشته باشد که بمحبت خود همیشه بخواهد اظهار حق و طرفداری از آن بنماید و نهی از خلاف آن بکند و بعقل خود حد آنرا بفهمد و جای آنرا بشناسد و خود و برادران خود را بخاطر و ضرر نیاندازد و تقیه نماید و در همان امر بمعروف و بیان حق هم رعایت تحمل

برادر مؤمن خود را بنماید و آنچه را که طاقت آنرا ندارد بر او تحمیل نکند و این همه که در اخبار نهی از اذاعه اسرار ایشان و امر بکتمان آنها فرموده اند همه اش نسبت بدشمنان نیست بلکه از دوستان ضعیف هم آنچه فوق تحمل آنها است باید پنهان داشت و چون این سخن ممکن است بر طبایع گران بیاید عین فرمایش امام علیه السلام را نقل میکنم که مطمئن باشید هر چه عرض میکنم از فرمایش ایشان است و بهوس و استحسان خودم نیست پس در حدیث است از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام فرمود یا عمر تحمیل نکنید بر شیعیان ما و رفق بکنید بآنها پس مردم تحمل ندارند آنچه را که شما تحمل دارید. و از عبد العزیز قراطیسی است گفت فرمود حضرت ابی عبدالله علیه السلام بمن ای عبد العزیز ایمان ده درجه است بمنزله نردبان پله ای بعد از پله ای از آن بالا میروند پس البته نگویید صاحب دو تابه صاحب واحد تو بر چیزی نیستی تا آنکه برسد به دهمی پس

میانداز آنرا که پائین تر از تو است پس مینداز. تورا آنکه فوق تو است و اگر دیدی کسی را که اسفل از تو است به درجه ای پس بالا ببر او را بسوی خودت برفق و تحمیل مکن بر او آنچه را که طاقت ندارد پس میشکنی او را و هر که مؤمنی را بشکند پس بر او است جبران آن. و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که روزی ذکر تقیه در نزد آن حضرت شد پس فرمود قسم بخدا اگر میدانست ابوذر آنچه در قلب سلمان است هر آینه میکشت او را و حال آنکه رسول خدا آن دو را برادر قرار داده بود پس چیست گمان شما بسایر خلق. و از حضرت صادق است علیه السلام در حدیثی اذاعه نکنید امر ما را و حدیث نکنید بآن مگر با اهلش پس اذاعه کننده (یعنی منتشر کننده) بر ما امر ما راسختر است بر ما از حیث زحمت از دشمن ما بر گردید خداوند رحمت کند شما را و فاش نکند سر ما را.

سؤال دوم - اگر سائلی از بزرگی از عالمی

سؤالانی بکند و آن عالم جوابی بفرماید آیا آن جواب فقط برای سائل مفید است یا دیگران هم میتوانند استفاده کنند و بفرمایشات آن عالم که در جواب فرموده است عمل کنند یا نه .

جواب - جواب عالم برای سائل و هر که بر صفت سائل باشد مفید است مگر اینکه بملاحظاتنی جواب دهنده سائل را امر بکتمان آن کرده باشد و از آن معلوم میشود که همه کس اهل آن نیستند و در اخبار آل محمد علیهم السلام مواردی هست که جوابی فرموده اند سائل را! امر بکتمان آن فرموده اند حال آن سائل تغلف از امر ایشان کرده و بما رسیده کار نداریم ولی معلوم میشود که چنین جوابهایی هست که مناسب تحمل همه کس نیست و در اخبار زیادی فرموداند که مطلبی را که فرموده اند از غیر اهلش پنهان بدارند اما فرمایشات مشایخ ما اعلی الله مقامهم آنچه در کتبشان مرقوم فرموده اند ظاهر این است که برای همه است معذلك

در روایت از آنها رعایت تحمل شنونده را بتفصیلی که در جواب سابق عرض کردم باید نمود .

سؤال سوم - مختصر آن این است که مستحباتی که بی اذن پدر و مادر نمیشود انجام داد کدامند .

جواب - از موارد آن آنچه بنظر حقیر رسیده نماز مستحبی و روزه مستحبی و حج مستحبی است و در ندرهم حدیثی رسیده است .

سؤال چهارم - عرض میکنم علامت دوستی آل محمد صلوات الله علیهم دوستی دوستانشان و دشمنی دشمنانشان است حال این دوستی دوستان و دشمنی دشمنان به عمل معلوم میشود برای خود یا دیگران یا مثلاً طوری دیگر؟

جواب - علامت کمال دوستی محمد و آل محمد علیهم السلام اطاعت ایشان در جمیع اقوال و افعال و احوال ایشان و اجتناب از پیروی دشمنان ایشان در جمیع مراتب ظاهره و باطنه است جز اینکه چون همه

ناقصیم و مقصر و ای بسا در اعمال و اخلاق خود کوتاهی در متابعت ایشان و عمل بمقتضای دوستی ایشان کرده باشیم اقل آن که اصل دوستی است که در قلب است از علامت آن شمرده میشود و چون ما حقیقتاً پائین تر از رتبه ایشان هستیم و ادراک حقیقت ایشان برای ما میسر نیست دوستی دوستان خود را که در درجه و مقام ما هستند دوستی خود قرار داده اند و آن علامت دوستی ایشان بلکه عین دوستی ایشان است که در قلب مؤمنین است و هر چه در قلب است کم و بیش باید در اعمال و ظاهر بدن ظاهر شود و فرمایش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است :
 یقین المرء یری فی عمله . یعنی یقین مرد در عملش دیده میشود و چون دوستی هائی که در میانه خلق پیدا میشود منشأ آنها همه از یک جانست از آثار و علامات باید آنها را شناخت و اصل دوستی از هم جنسی و مشابهت است مثلاً در جمادات همان مشابهتی که در جمادیت دارند بین آنها جاذبه ای پیدا میشود ، یا آهن و آهن ربا که یکدیگر

را جذب میکنند و دوست میدارند در اثر مجانست خاصی است که بین آنها است و اینها دوستی جمادی است ، در درختان هر کدام که مشابهتی بهم دارند بین آنها جاذبه و دوستی پیدا میشود نمیبینید که پیوند هر درختی بهر درختی نمیگیرد فقط پیوند درختان یک جنس یا مشابه بهم میگیرند و هر درختی با پیوند درخت غیر جنس خود منافرت دارد و بین آنها التیام پیدا نمیشود بنابراین بین درختان محبت نباتی موجود است همچنین بین حیوانات بین هم جنسان دوستی پیدا میشود و باهم مأنوس میشوند کبوترها با کبوترها و بازاها با بازاها جمع میشوند و پرواز میکنند محبت بین پدر و مادرها و اولاد هم چه در حیوانات و چه در اناسی از همین باب است چون ساختمان روح و بدن حیوانی آنها خیلی بهم شبیه است دوستی در میانه آنها پیدا میشود و اینها همه محبت حیوانی است ولی آن محبتی که مایه نجات آخرت است آن محبت انسانی و ایمانی است و انسان

واقعی مؤمنینند و سایر مردم انسان شرعی نیستند و محبت انسانی و ایمانی هم از باب جنسیت است و فرمایش حضرت صادق است علیه السلام که خداوند عجین (خمیر) نموده است طینت ما و طینت شیعیان ما را پس ما را مخلوط کرده است با آنها و آنها را مخلوط کرده است با ما پس هر کس چیزی در خلقتش از ما باشد تمایل پیدا میکند بما پس شما قسم بخدا از ما نئید .
 و چون در همه مؤمنین از فضل طینت آل محمد علیهم السلام هست بهمان مناسبت و جنسیت با هم دوست میشوند و این از علامت وجود نور آل محمد علیهم السلام در آنها است و انسان اگر بخواهد بفهمد که خودش دوست محمد و آل محمد علیهم السلام هست یا نه باید ملاحظه کند که آیا دوست دوستان ایشان هست یا نه و اگر دید که هست باز باید خود را امتحان کند و ببیند که منشأ این دوستی از باب مشابَهت و مجانست در جمادیت است یا نباتیت یا حیوانیت یا انسانیت ای

بسا شما مؤمنی را دوست بدارید ولی از باب مجانست شغلی باشد مثلاً شما تاجرید او هم تاجر و شریک شما است و رفاقت شما از این باب است ای بسا از باب حیوانیت باشد مثلاً مؤمنی خوبرو است و بطبیعت حیوانی خوبروها را دوست میدارید یا مناسبت اخلاقی است مثلاً سخاوتمند است و سخاوت او را از باب جلب منفعت دوست میدارید یا واقعاً از باب اینکه مؤمن است و شما هم مؤمن ، او را دوست میدارید حال اگر مؤمنی را که از این مشابَهت‌های غیر ایمانی باشما ندارد و ای بسا از جهاتی تنافر هم دارید و دیدید معذک او را دوست میدارید معلوم میشود دوستی شما ایمانی است مثلاً تاجری است که در تجارت رقیب شما است و معمولاً بین رقیبا از اهل دنیا تنافر پیدا میشود ولی معذک میبینید بواسطه ایمان او ، او را دوست میدارید یا مثلاً تندخو یا بخیل است و شما بطبیعت خود که خوش خلق و سخی هستید باید از او تنفر داشته باشید و به ببینید که معذک بواسطه

ایمان او او را دوست میدارید ، میتوانید مطمئن شوید که دوستی شما با او از باب دوستی آل محمد است علیهم السلام یا خدای نکرده پسری داشته باشید که دشمن آل محمد علیهم السلام باشد و شما در خود ملاحظه کنید که ~~بالا~~ ^{بالا} ~~جنود~~ ^{کشش} طبیعی و محبت حیوانی که فیما بین هست معذک او را دشمن میدارید ، میتوانید مطمئن باشید که این دشمنی از باب دشمنی او با آل محمد است علیهم السلام نعوذ بالله و بهر حال با این آزمایش ها انسان میتواند خود را بیازماید و اما نسبت بدیگران که بخواهید بفهمید آیا دوست محمد و آل محمد علیهم السلام هستند یا دشمن جز همین ملاحظه اعمال ظاهره ایشان و معاملات ایشان با دوستان و دشمنان آل محمد علیهم السلام راهی در ظاهر نیست و بنای شرع هم بر ظاهر است هر کس ادعای دوستی میکند و عملش هم مطابق ادعایش است او را دوست ایشان بدانید و معامله دوستی با او بکنید بلی راه دیگری هم هست که مقلوب همه کس نیست

چون همه اسیر عادات و طبایع و شهوات و نواامیس و غیر آن از اعراض هستیم و اگر ابتلای باین اعراض نبود بهترین راهها و مطمئن ترین راهها بود و آن این است که اگر خود را آزمایش کرده باشید و ببینید که دوست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دوست میدارید اگر چه قاتل پدر و پسر شما باشد و دشمن او را دشمن میدارید اگر چه پدر و پسر شما باشند اگر چنین قوت ایمانی باشد کسی را هم که نمیشناسید و می بینید که ادعای ایمان دارد و ابتداء او را دوست میدارید میتوانید حلس قوی بزنید که دوست آل محمد است علیهم السلام و اگر بی جهت ظاهری از کسی خوشتان نیامد با احتمال قوی دشمن آل محمد علیهم السلام ممکن است باشد .
 و شنیده شد که حضرت ابی عبدالله علیه السلام میفرمود :
 الأرواح جنود مجتدة فماتعارف منها عندالله ائتلف فی الأرض وماتناکر عندالله اختلف فی الأرض . یعنی روحها لشکر یانی هستند مجتمع پس هر چه از آنها نزد خداوند

معروف یکدیگر باشند در زمین با هم الفت میگیرند و آنچه دشمن یکدیگر نزد خداوند باشند در زمین مختلف میشوند. و بهر حال اینهم يك راه شناختن دوستان است ولی همه کس از این راه نمیتوانند دوستان و دشمنان را بشناسند و حکم محکم در شرع ظاهر همان ظاهر اقوال و افعال اشخاص است و بمقتضای همانچه از آنها ظاهر است باید عمل نمود و از آن تخلف نمود.

سؤال پنجم - اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن اوضاع و احوال معراج خبر داشتند پس چرا تشریف بردند.

جواب - آنچه مستفاد از فرمایشات شایخ ما اعلی الله مقامهم که همه آنها مأخوذ از کتاب خدا و اخبار آل محمد علیهم السلام است میشود این است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله صاحب مقامات متعدده هستند و مقام اول ایشان مقام اول ما خلق الله است که خداوند آن حضرت را قبل از خلق همه خلق و قبل از مکان

و زمان و زمین و آسمان و همه عالمیان خلقت فرموده و آن حضرت در آن مقام عالم بجمیع ما کان وما یکون هستند و بعد از آنکه خداوند این عالم را آفرید و بنی آدم را در آن خلقت فرمود و آن حضرت را مأمور با بلاغ باناسی فرمود، آن حضرت لباسی از مقام بشریت برای خود گرفتند که قابل ادراک برای بشر باشند و بتوانند اوامر و نواهی خداوند را از آن بزرگوار فرا بگیرند و اشاره باین لباس است در قول خداوند: قل انما انا بشر مثلكم یوحی الی انما الهمک اله واحد. یعنی بگو که من بشری هستم مثل شما و وحی میشود بمن که خدای شما خدای واحد است. و این لباس بشری از خود علمی ندارد مگر آنچه از آن مقام اعلی باو برسد و باید علمی بعد از علمی بوحی بایشان برسد و جبرئیل هرچه وحی بر آن حضرت میآورد از دریای علم اعلای خود ایشان میگرفت و بکاسه مقام بشری ایشان میرساند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن مقام اعلی

خداوند نزدیکترند و زودتر از جبرئیل مطلع بر امر خداوند میشوند و جبرئیل خادمی از خادمان ایشان است که از آن مقام ایشان میگیرد و باین مقام بشریت ایشان میرساند و علی الدوام باید علم باین مقام برسد این است که آن حضرت در دعا بخداوند عرض میکرد: رب زدنی علماً . یعنی خدا یا علم مرا زیاد کن . و از اسباب زیاد شدن علم ایشان در این عالم پائین مشاهده آیات خداوند است که خداوند آنها را بآن حضرت نمایانده و فرموده احکم بما ارآک الله . یعنی حکم کن بآنچه خداوند بتو نمایانده و چون آیات خداوند در این ملک از عرش تافرش همه جا موجود است برای مشاهده هر یک باید با مشعر مخصوص ادراک آن آیت و در مقام آن آیت آنرا درک کرد آیات زمینی را باید در زمین دید و آیات آسمانی را در آسمان و چون خداوند اراده نشان دادن همه آیات خود را بآن حضرت داشت آن حضرت را بآسمانها بالا برد که آیات عظمت خود را بآن حضرت

نشان دهد این است که در کتاب خود میفرماید : سبحان الذى أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الأقصى الذى باركنا حوله لئريه من آياتنا انه هو السميع البصير . یعنی منزله است خدائی که در شب برد بنده اش را از مسجد الحرام بمسجد اقصی که مبارك كردیم اطراف او را برای اینکه بنمایانیم باو از آیات خودمان بدرستی که او سميع و بصير است . و در حدیث است که عرض شد به حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام برای چه علتی خداوند بالا برد پیغمبرش را صلی الله علیه و آله بآسمان و از آنجا به سدره المنتهی و از آنجا به حجب نور و مخاطبه فرمود و مناجات فرمود با او در آنجا و حال آنکه خداوند وصف کرده نمیشود به مکانی پس آن حضرت فرمود خداوند وصف کرده نمیشود بمکانی و جاری نمیشود براو زمانی ولیکن خداوند عزوجل اراده فرمود که مشرف بکند بآن حضرت مثلثه خود را و ساکنین

آسمانهای خود را و مکرم بدارد ایشانرا بمشاهده آن حضرت و بنمایاند باو عجایب عظمت خود را آنچه که خبر بدهد بآن بعد از فرود آمدنش و این بانطور که تشبیه کنندگان میگویند نیست خداوند منزّه و بلند است از آنچه که وصف میکنند .

سؤال نهم - چطور میشود که قابلیت در کسی پیدا شود و طریقه پیدا شدن قابلیت چطور میباشد آیا این طریقه برای همه هست یا نه .

جواب - خداوند انبیا را برای تکمیل قابلیتها مبعوث فرموده و دستورات ایشان چه عبادات ظاهره و چه باطنه ، همه برای این مطلب است و قابلیت ایمان را خداوند در ابتدا بعلم سابق خود که میدانسته چه کسانی ایمان را اختیار میکنند داده و راه زیاد کردن آن این است که هرچه شارع مقدس دستور فرموده و علم بآن پیدا کرده ایم بآنها عمل کنیم در نتیجه همان عمل استعداد و قابلیت برای علم بالاتر پیدا میشود باز که

بمقتضای این علم بالاتر که عمل کنیم باز قابلیتمان بالا میرود و استعداد و شعور بیشتری پیدا می کنیم و در نتیجه علم بیشتری بفرمایشات ایشان پیدا می کنیم و بهمین ترتیب اگر کسی پیش برود روز بروز قابلیت بیشتری پیدا می کند و این ترقی انتها ندارد مگر هر چه خود کوتاهی کنیم . واصل همه علوم معرفت است و اصل همه اعمال محبت و باقی فرع این دو هستند و علامت هر اصلی فروع آن است علامت معرفت و محبت هم اشتغال ببندگی خداوند و اطاعت اولیای او و عمل باحکام ایشان و دوستی دوستان ایشان است و اگر کسی بانیت خالص و محبت اولیاء خدا سعی در بجا آوردن واجبات و مستحبات بکند و در باطن هم خود را متخلق باخلاق اولیا بکند روز بروز قابلیت او زیاد میشود و هر چه قابلیت زیادتر شود خداوند بیشتر عطا میفرماید .

سؤال هفتم - جنس فروختن و خریدن به بچه اعم از پسر یا دختر که بسن تکلیف نرسیده اند چه

صورت دارد .

جواب - معامله صغیر چه پسر باشد چه دختر در مال خودش بی اذن و لیش صحیح نیست و اینکه معمول است مثلاً پسر بچه‌ای را صاحب دکان در دکان خود میگذارد و جنسی میفروشد و میخریم از آن بابت است که علم برضایت صاحب جنس داریم و در واقع بچه وکیل او است و اگر تردیدی در این باب داشته باشیم نباید با آن بچه معامله کنیم . و در حدیث است لایحل لمؤمن مال اخیه الا عن طیب نفس منه . یعنی حلال نیست برای مؤمن مال برادرش مگر بطیب نفس او . یعنی رضای او و از شروط صحت معامله این است که یا از مالک بخرند یا بامر او یا برضایت او و همچنین پولی که به بچه میدهند که چیزی بخرد اگر فروشنده علم برضایت صاحب مال دارد جنس را به بچه میفروشد و اگر تردید دارد نباید باو بفروشد .

سؤال هشتم - زیادتی که در نسیه فروشی

میکند یعنی مثلاً میگویند این جنس اگر نقدی بخواهی ۱۰۰۰ ریال ، اگر نسیه بخواهی ۱۱۰۰ ریال میشود یا هر چقدر که مدتش زیادت‌تر باشد بیشتر اضافه میکنند آیا این چه صورت دارد .

جواب - اگر باین صورت معامله کند که نقدی مثلاً هزار ریال یکساله هزار و صد ریال ، معامله صحیح نیست و از این نوع معامله منع فرموده‌اند ولی اگر قبل از معامله گفتگوهای خود را بکنند و تصمیم قطعی بر یکی از دو صورت بگیرند و بعد معامله را بصورت قطعی انجام دهند که بگویند این جنس را به هزار و صد ریال فروختم که پولش را یکساله بدهی ، معامله صحیح است و عیبی ندارد و مذاکرات قبل از معامله باعث فساد معامله نمیشود .

سؤال نهم - عرق جنب از حرام آیا نجس است یا نه و اعم از اینکه پاک باشد یا نجس اگر بیدنی یا لباسی که پاک باشد آلوده شود آیا در نماز باید بدن

یا لباس را پاکیزه کرد و بعد نماز خواند یا نه و در ضمن اگر زمین یا فرش یا چیز دیگری آلوده بآن شد روی آن میشود نماز کرد یا نه .

جواب - دلیلی برنجاست آن ندیده‌ام ولی در جامه‌ای که جنب در آن عرق کرده اگر جنب از حرام است فرموده‌اند نماز در آن جایز نیست و اگر از حلال است نماز در آن جایز است و در بعض اخبار هم مطلقاً اجازه فرموده‌اند و اگر اجتناب از آن بکنند با احتیاط نزدیکتر است . اما در باره زمین یا فرش یا چیز دیگر که بآن آلوده شود نهی ندیده‌ام و فرموده‌اند هر چیزی برای تو مطلق (آزاد) است تا آنکه در آن نهی برسد .

سؤال دهم - اگر برادران خواهشهایی بکنند آیا همه آن خواهشها را باید عمل کرده و بر آورده کرد یا بعض آنها را .

جواب - اگر برادر مؤمنی است که در ایمان بر شما سبقت دارد او را در همه چیز سوای آنچه خداوند

حرام فرموده مثل عیال و امثال آن ، بر خود ترجیح بدهید و اگر در یکدرجه از ایمان هستید بمساوات با او رفتار کنید یعنی نه خود را بر او ترجیح دهید نه او را بر خود ، اگر برادر مؤمنی است که در ایمان از شما کمتر است ، قدری از حوائجش را در حدود وسع انجام دهید و این سؤال را آقای علی حاج قاسم کاشانی هم نموده‌اند و بتفصیل بیشتری جواب داده‌ام اگر مایل باشید بآن جواب رجوع کنید و کمال تفصیل را در کتاب مبارك « ارشاد العوام » در حقوق اخوان بیان فرموده‌اند . و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین تمام شد بردست بنده مسکین عبد الرضا بن ابی القاسم بن زین العابدین اعلی الله مقامهم در روز دوشنبه هشتم ربیع الثانی ۱۳۹۲ در قریه احمدآباد
از توابع کرمان

بنفقه آقای محمد رحیم ثباتی دامت توفیقاته
طبع گردید